

تحلیلی از انگاره‌های فلسفی اقتصاد نهادی قدیم و دلالت‌های آن در حوزه اخلاق^۱

Mkalaiei@gmail.com		محمد رضا کلانی دانشجوی دکتری اقتصاد، دانشکده علوم اداری و اقتصادی دانشگاه فردوسی مشهد
aknaji@yahoo.com		علی اکبر ناجی میدانی استادیار گروه اقتصاد دانشکده علوم اداری و اقتصادی، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول مکاتبات)
bahreini@um.ac.ir		محمدحسین حسین‌زاده بحرینی استادیار گروه اقتصاد دانشکده علوم اداری و اقتصادی، دانشگاه فردوسی مشهد
e.gorji@gmail.com		ابراهیم گرگی استاد گروه اقتصاد دانشکده اقتصاد، دانشگاه تهران دریافت: ۱۳۹۳/۸/۴ پذیرش: ۱۳۹۴/۵/۳۱

چکیده: امروزه بخش قابل توجهی از اقتصاددانان معتقدند که می‌توان با استفاده از الگوهای توسعه نهادی، پیشرفت اقتصادی را برای کشور به ارمغان آورد. اما آنچه در این مسیر حائز اهمیت است درک و شناخت درست و دقیق مبانی اقتصاد نهادگراست. از این رو در این پژوهش سعی شده است ضمن توجه به مبانی فلسفه در دو حوزه هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، دلالت‌های آن در حوزه اخلاق در رویکرد نهادگرایان اولیه نیز توجه شود. با توجه به گستردگی مباحث در حوزه اقتصاد نهادگرا سعی شد بیشتر به آن دسته از مبانی که نشان‌دهنده تفاوت‌های کلیدی مدل توسعه نهادگرا با سایر مدل‌های متعارف است با روش تحلیلی کتابخانه‌ای پرداخته شود. نتایج پژوهش نشان می‌دهد در میان مبانی مدل توسعه نهادگرایی سه مبنای تکامل‌گرایی یا داروینیسم اجتماعی، عقلانیت محدود و تکامل انگیزه‌های اخلاقی در چارچوب نهادی به ترتیب بیشترین تأثیر را برای ایجاد تمایز نسبت به سایر روش‌ها در الگوهای نهادی توسعه داشته است.

کلیدواژه‌ها: نظریه‌های توسعه، اقتصاد نهادگرایی، انگیزه اخلاق، تکامل‌گرایی، کلی‌نگری، عقلانیت محدود.

طبقه‌بندی JEL: B40, B30, B00

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری نویسنده اول با عنوان "بررسی و شناخت ارتباط پیشین فلسفه اخلاق با نظریات علم اقتصاد" است.

مقدمه

بیش از یک دهه است که الگوی توسعه نهادی یا همان الگوی توسعه بر مبنای اقتصاد نهادگرا به مدلی بی‌بدیل برای تبیین مفهوم توسعه و چگونگی نیل به آن بالاخص در کشورهای جهان سوم تبدیل شده است. این مدل به دلیل توانمندی که در تبیین الگوی توسعه بر مبنای ظرفیت‌های بومی دارد، مورد توجه اغلب اندیشمندان توسعه (متوسلی ۱۳۸۲) در داخل کشور شده است. از آنجا که مدل توسعه در هر کشور باید با مقتضیات بومی آن کشور هماهنگی داشته باشد از این رو توجه به مبانی فلسفی این مدل جهت بررسی دوری و نزدیکی آن با مبانی فلسفی در داخل کشور ضروری به نظر می‌رسد و باعث خواهد شد ضمن استفاده از ظرفیت‌های الگوی نهادی توسعه بتوان به ریشه‌ها و اصول آن پی برد.

مبانی فلسفی هر مکتبی را می‌توان در سه دسته کلی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی قرار داد که هر کدام از این مبانی بیان‌کننده نوع نگاه به جهان (واقعیت نه جهان)، انسان و دانش در آن مکتب است. نکته قابل توجه ارتباط این مبانی با یکدیگر است به بیان ساده‌تر مبانی انسان‌شناسی متأثر از نوع نگاه به هستی بوده و معرفت‌شناسی نیز از نوع نگاه به هستی و انسان نشأت می‌گیرد (ملکیان، ۱۳۸۴).

اما در میان مبانی فلسفی همان‌گونه که مشهود است «هستی‌شناسی» عمیق‌ترین و «معرفت‌شناسی» گسترده‌ترین مباحث را شامل می‌شوند. بالاخص در باب مکاتب علمی گسترده‌ترین و پرمناقشه‌ترین حوزه مربوط به مبانی معرفت‌شناسی است و از طرفی در مدل‌های نهادگرایی به دلیل گستردگی انشعابات و مکاتب زیرمجموعه آن، یافتن اجماع معرفت‌شناختی در این مورد بسیار سخت و مشکل است. تعدد مقالات و مناقشات گوناگون در زمینه روش‌شناسی اقتصاد نهادگرا خود موید این مطلب است. از این رو در این پژوهش از پرداختن به مبانی معرفت‌شناسی صرف نظر شده است. اما در پرداختن به مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی سعی شده است به مبنایی اشاره شود که وجه افتراق الگوی نهادی توسعه از سایر مدل‌هاست، و تا حدودی مورد اجماع اغلب نهادگرایان یا حداقل از سوی بنیانگذاران اندیشه نهادی بیان شده است، اشاره شود. به بیان بهتر مدعی این پژوهش در یافتن مبانی فلسفی و اخلاقی بیشتر ناظر به نهادگرایان قدیم است.

برای دستیابی به این مهم ابتدا پژوهش به بحث و بررسی پیرامون الگوی توسعه نهادی پرداخته است، پس از آن مبانی فلسفی نهادگرایان بالاخص در سنت قدیمی آن پرداخته شده است که در این راستا ابتدا مبانی هستی‌شناسی و پس از مبانی انسان‌شناسی مورد بررسی قرار گرفته است.

پس از پرداختن به مبانی فلسفی سعی خواهد شد جایگاه این موضوعات در نظام اخلاقی الگوهای نهادی مشخص شود به بیان بهتر در بخش آخر تلاش شده است با اشاره به مکتوبات نهادگرایان و بر اساس مبانی فلسفی‌ای که بیان شده است نسبت به کشف ابعاد و جایگاه نظام اخلاقی در تفکر ایشان مبادرت ورزیده شود.

الگوی توسعه نهادی

اقتصاد نهادگرایی که با اندیشه‌های توریستن و بلن پا به عرصه وجود گذاشت و مکتب غالب اقتصادی تا سال ۱۹۴۰ در آمریکا بوده است، پس از یک دوره رکود و پس از ناتوانی سایر مدل‌های توسعه، دوباره از سال ۱۹۸۰ مورد اقبال اغلب اقتصاددانان و اندیشمندان توسعه قرار گرفت. تا آنجا که می‌توان ادعا کرد امروزه الگوی نهادی توسعه دقیق‌ترین و متاخرترین الگوی توسعه مورد نظر اقتصاددانان است. این الگو معتقد است هیچ روش واحدی برای رسیدن به توسعه وجود ندارد. در حقیقت پس از شکست سیاست‌های تعدیل اقتصادی و عدم موفقیت این سیاست‌ها در سطح کشورهای جهان توجه به الگوهای نهادی که به مقتضیات بومی و فرهنگی توجه خاصی داشته‌اند، افزایش یافت. در واقع این رویکرد امروز در میان اقتصاددانان و سایر علوم دیگر برای مطالعه و اتخاذ سیاست‌های توسعه مورد توجه قرار گرفته است. Evans (1385) در هندبوک بین‌المللی اقتصاد توسعه می‌نویسد: «در حال حاضر رویکرد نهادی، رویکرد غالب بر جریان اصلی مطالعات و سیاستگذاری اقتصاد توسعه است». پراناب باردهان این موضوع را به بهترین شکل بیان کرده است: «در رشته اقتصاد توسعه تمایلات پیشین به سوی انباشت سرمایه و پیشرفت فناوری جای خود را به این اعتقاد داده‌اند که چارچوب نهادی یک اقتصاد برای درک فرآیند توسعه آن مهم است» (Bardhan, 2005).

این نهادها صرفاً نهادهای اقتصادی نیستند، بلکه نهادهای اجتماعی و سیاسی هم هستند و مهم‌تر این‌که این نهادها تنها نهادهای رسمی مانند قانون اساسی نیستند، بلکه نهادهای غیررسمی مانند عادات و عقاید مختلف هر جامعه نیز هستند. با این روش دیگر الگوی واحدی برای توسعه وجود ندارد. Acemoglu (2005) در هندبوک رشد اقتصادی این موضوع را به طریق دیگری بیان می‌کند: «تفاوت در نهادهای اقتصادی علت بنیادی توسعه اقتصادی است».

Hoff & Stiglitz (2001) نیز بر این موضوع از زاویه دیگری صحنه می‌گذارند: «مدت زمان زیادی نمی‌گذرد که توسعه به‌مثابه فرآیند انباشت سرمایه تلقی می‌شد اما حالا به‌مثابه فرآیند تغییرات سازمانی است». این یعنی حرکت از الگوی توسعه کشورهای درحال توسعه از طریق انباشت سرمایه

به‌سوی الگوی توسعه از طریق تغییرات نهادی و سازمانی است.

North (1992) نیز در این مورد بیان می‌کند که «به صراحت در بستر اقتصادی و اجتماعی این مسئله وجود دارد که مسائل مدرن توسعه اقتصادی باید مورد توجه قرار گیرد. این موضوع اساسی می‌تواند به صورت موجز بیان شود. سیاست توسعه موفقیت‌آمیز، اگر به دنبال نتایج مطلوب باشد، مستلزم فهم و درکی از پویایی‌های تحول اقتصادی است. مدل پویایی از تحول اقتصادی به عنوان بخش لازم آن مدل، مستلزم تحلیل نوع حکومت جامعه است چرا که این سیاست است که قوانین رسمی را تعیین و اجرا می‌کند و ما هنوز تا رسیدن به آن مدل فاصله داریم، اما این ساختار که در اقتصاد نهادگرایی جدید ظهور می‌یابد، هر چند ناقص، اساساً سیاست‌های توسعه‌ای متفاوتی نسبت به اقتصاددانان سنتی توسعه یا اقتصاددانان ارتدوکس نئوکلاسیکی ارائه می‌کند».

و در نهایت وی بیان می‌کند که «امروزه هیچ چالشی مهم‌تر از توسعه نظریه‌ای پویا از تغییر اجتماعی وجود ندارد که دانشمندان علوم اجتماعی با آن مواجه باشند، این مهم بسیاری از شکاف‌ها در تحلیل پیش‌گفته را پر خواهد کرد و به فهم کارایی تنظیمی را خواهد داد».

به بیان ساده‌تر در دانش توسعه تغییر جهت تمرکز به سمت نهادها طیفی از ملاحظات جدید را در تحلیل توسعه به دنبال خود مطرح می‌کند. ترجیحات که وابسته به اعتقادات و انتظارات هستند در برداشتهای فرهنگی مشترک ریشه دارند. روابط میان کارگزاران اقتصادی که بر مبنای علایق هویت به وجود می‌آیند، به راحتی به سطح تعقیب اهداف مادی تقلیل داده نمی‌شوند و کل ترکیبی به خود می‌گیرند. تغییر تکنولوژیک همان‌طور که انگیزش‌ها را شکل می‌دهد از جانب آنها نیز شکل می‌یابد. تئوری توسعه تبدیل به دنیایی نو خواهد شد (Evans, 1385).

از این رو نظریات نهادی توسعه که در پی درک تغییرات نهادی برای دستیابی به توسعه هستند، امروزه از اقبال خوبی در میان نظریه‌پردازان اقتصاد توسعه مواجه هستند. همچنان که گونه‌های متفاوتی از نهادگرایان وجود دارند که با روش مختلفی به تعریف نهادها و الگوهای توسعه می‌پردازند. در حقیقت شاید بتوان ادعا کرد که گستره نهادگرایی به‌اندازه تعداد اندیشمندان و صاحب‌نظران این مکتب است.

از آن جمله می‌توان به دیدگاه تحلیل تاریخی نورث اشاره کرد که بر سه زیربخش تئوری نهادها، تحلیل ساختار اقتصادی و تفسیر فرآیند توسعه صنعتی استوار است. در این دیدگاه گرایش طبیعی انسان به سوی تکامل اساس قرار می‌گیرد و مدلی ارائه می‌شود که رشد سریع و شتاب اقتصادی یا برعکس رکود و عقب‌افتادگی را در گرو فضا و شرایطی می‌داند که دولت‌ها برای افراد فراهم می‌آورند.

کلیه شرایط مناسب رشد، وجود حقوق مالکیت و ضمانت اجرایی آن است که فرد را نسبت به پاداش تلاش‌هایش امیدوار می‌سازد و خلاقیت‌ها و نوآوری‌ها ظهور می‌کند و به فعالیت‌های اقتصادی پویایی می‌بخشد. بنابراین دولت است که تمامی مسئولیت‌های پیشرفت یا عقب‌افتادگی کشوری را بر عهده دارد.

از نظر نورث الحاق تحلیل نهادی به نظریه ایستای نئوکلاسیک مستلزم آن است که پیکره نظریه موجود اصلاح شود. این رهیافت نوید آن را می‌دهد که نه فقط ساختاری‌ترین عنصر سازنده نظریه نئوکلاسیک هم اصل موضوع کمیایی رقابت و هم انگیزش را به مثابه نیروی محرکه بسط دهد بلکه با الحاق اطلاعات ناقص و مدل‌های نظری واقعیت و درج ویژگی صعودی بودن بازدهی نهادها نظریه مزبور را اصلاح کند (نورث، ۱۳۷۷).

مکتب نهادگرایی دارای گستره وسیعی است که مهم‌ترین تقسیم‌بندی، آن را به دو مکتب قدیم و جدید تقسیم می‌کند. نهادگرایان قدیم در ابتدای قرن بیستم تا دهه ۱۹۴۰ مکتب غالب در آمریکا بوده‌اند و مبدع آن نیز ولبن است. اما مکتب قدرتمند اقتصاد نهادی جدید از دل اقتصاد نئوکلاسیک و با ظهور مجدد در آمریکا پدید آمد. این مکتب با تأکید بر اهمیت نهادهایی مانند حقوق مالکیت، یا شیوه‌های بدیل تدبیر امور برای مثال در بازار و سلسله‌مراتب بنگاه‌ها خود را از اقتصاد غالب مجزا کرد. در حدود همین زمان، مکتب نهادگرایان قدیم دوباره بر پایه ریشه‌هایش در آمریکا احیا شد اما این بار بیشتر در اروپا گسترش یافته است. رویکرد مورد مطالعه در این مقاله، مربوط به مکتب نهادگرایی قدیم و نویسندگان برجسته این مکتب است.

مبانی فلسفی اقتصاد نهادگرا

در ارتباط با مبانی و جوهره اقتصاد نهادگرا و تفاوت‌های آن مطالب بسیاری به رشته تحریر درآمده است. از آن جمله می‌توان به «نورث» (۱۳۷۷) اشاره کرد. این مقاله، مشتمل بر تعریف نهاد، خلاصه‌ای از تاریخچه شکل‌گیری اقتصاد نهادگرا، تفاوت‌های روش‌شناسانه اقتصاد نهادگرا، نظریه متعارف و رایج اقتصاد نئوکلاسیک، درس‌هایی از آموزه‌های نهادگرا و سرانجام، مختصری درباره تجدید حیات اقتصاد نهادگرا در قالب اقتصاد نهادگرایی جدید است.

«به غیر از مارکسیسم، اقتصاد نهادی مکتب اصلی اندیشه هترودوکس در اقتصاد بوده است»، وارن (۱۳۸۱) مقاله خود را با این جمله آغاز کرده و با اشاره به کلیاتی از سرگذشت نهادگرایی، به ماهیت آن و تمایزهای تحلیلی و روش‌شناختی میان آن و اقتصاد نئوکلاسیک می‌پردازد.

دادگر (۱۳۸۳) مهم‌ترین تفاوت‌های روش‌شناختی میان اقتصاد نئوکلاسیک و اقتصاد نهادی را بیان می‌کند که عبارتند از: الف. نهادگرایان در پی ساختن مدل‌های الگو (نظریه‌ها) هستند، در حالی که نئوکلاسیک‌ها می‌کوشند الگوهای پیش‌بینی‌کننده (فرضیه‌ها) را ایجاد کنند. ب. نهادگرایان الگوهای خود را به کمک نهاد ایجاد می‌کنند، در حالی که نئوکلاسیک‌ها برای پیشگویی، از فرد مصرف‌کننده یا بنگاه به عنوان واحد تحلیل استفاده می‌کنند. ج. نهادگرایان از رویکرد روانشناختی رفتارگرایی استفاده می‌کنند، در حالی که نئوکلاسیک‌ها از رویکرد فردگرایی روش‌شناختی بهره می‌جویند. د. نهادگرایان به شواهد ساختاری استناد می‌کنند، در حالی که نئوکلاسیک‌ها به شواهد پیشگویانه تمسک می‌جویند. همچنین نصیری‌ا قدم (۱۳۸۵) هدف از مقاله‌اش را معرفی اقتصاد هزینه مبادله، تبیین شیوه عملیاتی و به‌کارگیری آن در کارهای تجربی می‌داند.

مهدوی و پاداش با هدف بررسی ارتباط نهادگرایی با پراگماتیسم اثبات می‌کنند که پراگماتیسم یک مبنای فلسفی و روش‌شناختی اقتصاد نهادگراست. همچنین آنها نشان می‌دهند که اقتصاددانان نهادگرا، بر اساس رویکرد پراگماتیستی خود، از روش‌های پژوهش کیفی استفاده می‌کنند. طبق نتایج به دست آمده از این تحلیل، پوزیتیویسم منطقی، به عنوان مبنای فلسفی اقتصاد متعارف، تفاوت‌های بنیادینی با پراگماتیسم دارد. اقتصاددانان نهادگرا، به طور خاص به پراگماتیسم پیرس و دیویی استناد می‌کنند. روش پژوهش مبتنی بر پراگماتیسم، یک روش پژوهش کیفی است که در مقابل روش پژوهش کمی که در علم اقتصاد از پوزیتیویسم منطقی سرچشمه گرفته است، قرار دارد (مهدوی و پاداش، ۱۳۸۶).

همیلتون (۱۳۸۸) نیز در مقاله‌ای با عنوان رویکرد نهادگرا به اقتصاد که به عنوان اولین مانیفست اقتصاددانان نهادگرا شناخته می‌شود ادعا می‌کند ویژگی‌ها و مبانی اقتصاد نهادگرا را می‌توان با محک آزمون‌های پنج‌گانه‌ای که هر نظریه‌ای اقتصادی باید آن را به خوبی پشت سر بگذارد ایضاح کرد. این ویژگی‌ها شامل موارد زیر است: الف. متحد ساختن نظریه اقتصادی ب. ارتباط با موضوعات مدرن کنترل ج. در آن نهادها موضوع مورد مطالعه هستند. د. با موضوعات فرآیندی سروکار دارد. ه. مبتنی بر یک نظریه قابل قبول از رفتار انسانی است.

چندین سال پس از همیلتون، هاجسون در مقاله «جوهر اقتصاد نهادگرا» بیان می‌کند که توصیف همیلتون از اقتصاد نهادگرا نیازمند اصلاح است، اگرچه اصول وی در طول زمان دوام آورده است. وی با بازسازی اصول همیلتون در پنج اصل آنها را به شکل زیر خلاصه می‌کند:

۱. گرچه اقتصاددانان نهادگرا مشتاقند به نظریات خود اهمیت عملی بدهند، خود نهادگرایی بر

حسب هیچ نوع پیشنهاد سیاستی تعریف نشده است.

۲. نهادگرایی به منظور بسط و تحلیل غنی‌تر از نهادها و رفتار انسان بهره فراوانی از ایده‌ها و داده‌های سایر رشته‌ها نظیر روانشناسی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی برده است.

۳. نهادها عنصر کلیدی هر اقتصادی هستند، و بنابراین یکی از وظایف اصلی اقتصاددانان مطالعه نهادها و فرآیندهای حفظ و بقا، ابداع و تغییرات نهادی است.

۴. اقتصاد سیستمی باز و در حال تکامل، استقرار یافته در محیطی طبیعی، تحت تاثیر تغییرات تکنولوژیک و محاط شده در مجموعه گسترده‌تری از روابط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و قدرت است.

۵. در نظر گرفتن عوامل اقتصادی به عنوان حداکثرکنندگان مطلوبیت ناکافی و اشتباه تلقی می‌شود. نهادگرایی افراد را داده‌شده تلقی نمی‌کند. افراد تحت تاثیر شرایط نهادی و فرهنگی‌شان هستند. بنابراین افراد به سادگی نهادها را خلق نمی‌کنند. نهادها از طریق علیت رو به پایین بازسازنده و به شکلی بنیادین افراد را تحت تاثیر قرار می‌دهند.

هاجسون ادعا می‌کند که این پنج قضیه، هسته سخت سنت نهادگرا را تشکیل می‌دهند و معتقد است قضیه آخر مهم‌ترین خصیصه نهادگرایی است.

پژوهش‌های بسیاری در حوزه روش‌شناسی اقتصاد نهادگرا انجام شده است، اما تاکنون کمتر پژوهشی بوده است که به بررسی مبانی فلسفی اقتصاد نهادگرا از منظر هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه به بررسی این مکتب اقتصادی بپردازد. این درحالی است که برخی از پژوهشگران اقتصادی همچون تونی لاوسن اعتقاد دارند برخلاف ادعاهای نهادگرایان، بهترین طریق تمایز نهادگرایی، عوامل ایجاد نهادها یا فرآیندهای تکاملی واحدهای اصلی تحلیل نیست بلکه بهترین طریق این تمایز، با توجه به دغدغه سنتی درباره موضوعات تکاملی و [تعریف جریان] براساس علاقه آن به آزمون این مطلب است که پدیده‌های اجتماعی نظیر نهادها و رسوم چگونه در طول زمان تغییر یافته یا ثابت می‌مانند. همچنین تعاملات عواملی نظیر نهادها و تکنولوژی در فرآیند تولید دوباره و تغییر بسیار حائز اهمیت است (Lawson, 2005). بنابر عقیده وی مجموعه برنامه‌هایی که اکنون در کنار یکدیگر قرار گرفته است و به عنوان اقتصاد هترودوکس مطرح شده است، در نگاه اول، یک گرایش هستی‌شناختی است. از این رو در ادامه این پژوهش مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسانه مکتب نهادگرایی را با تاکید بر وجه تمایز این مکتب از سایر نظام‌های اقتصادی معرفی خواهیم کرد. به بیان بهتر قصد داریم تا به مبانی‌ای که منشاء اختلاف و اساس شکل‌گیری اقتصاد نهادگراست، بپردازیم و از پرداختن به تمامی مبانی فلسفی مکتب نهادگرایی به دلیل گستردگی و نامنظم شدن پژوهش خودداری خواهد شد.

در نهایت باید این نکته را مدنظر قرار داد که در توجه به مبانی فلسفی اقتصاد نهادگرا بالاخص نهادگرایان اولیه باید آرا و اندیشه‌های وبلن را بیش از هر اندیشمندی مورد دقت و بازبینی قرار داد. توریستن وبلن پایه‌گذار مکتب نهادگرایی در حوزه علم اقتصاد از آمریکایی‌های نروژی‌تبار است. نهادگرایی وبلنی بر مبنای فلسفه عملگرا، روانشناسی غریزی و زیست‌شناسی تکاملی استوار است. نهادگرایی بعد از دهه ۱۹۳۰ به سرعت افول کرد. بیشتر به این دلیل که دیدگاه‌هایی از این دست در علوم اجتماعی رفته‌رفته جای خود را به فلسفه پوزیتیویستی و روانشناسی رفتارگرا داد. اما در سال‌های اخیر پوزیتیویسم هم بی‌اعتبار شده است و رفتارگرایی هم سخت مورد انتقاد است. این تحولات، زمینه مناسب برای بازبینی آرای وبلن را فراهم کرده است (Hodgson, 2004).

مبانی هستی‌شناختی

هستی‌شناسی یا وجودشناسی^۱ شاخه‌ای از فلسفه است که به مطالعه بودن هستی یا وجود می‌پردازد. دانش هستی‌شناسی در پی تشخیص و شرح رده‌های بنیادین و ارتباطات آنها در هستی یا عالم وجود برمی‌آید، تا به این وسیله به تعریف موجودات و انواع آنها در آن چارچوب قادر شود. هستی‌شناسی مطالعه فلسفی سرشت بودن وجود یا واقعیت به طور کلی و نیز مقوله‌های عمده بودن و روابط آنهاست. به صورت سنتی بخشی از شاخه عمده فلسفه متافیزیک به حساب می‌آید که با پرسش‌های مربوط به چیستی موجودات، انواع، مقوله‌بندی، سلسله‌مراتب و زیرشاخه‌ها، تفاوت‌ها و شباهت‌های موجودات سروکار دارد.

در حقیقت یکی از مولفه‌های هر نحله فکری که نقش اساسی در رویکرد آن دارد، تفسیرها و نوع تحلیل‌هایی است که درباره هستی دارند؛ که در اینجا مراد از هستی، جهان طبیعت و مادی است. برای دست یافتن به این مبانی در نگرش نهادگرا همان‌گونه که عنوان شده سعی داریم بیشتر به مبنایی که وجه افتراق نهادگرایی از سایر مکاتب غربی است، اشاره کنیم.

شاید بتوان مهم‌ترین و اساسی‌ترین ویژگی هستی‌شناسانه را که منشاء پیدایش اقتصاد نهادگرا نیز هست، پذیرش به ارگانیک بودن اجتماع و در نتیجه استفاده از ادبیات زیست‌شناسی تکاملی برای اقتصاد دانست.

Hamilton (1953) در کتاب اثرگذار خود این بحث را این‌گونه مطرح می‌سازد که اقتصاد کلاسیک که اولین بار در عصر انقلاب فکری نیوتن پا به عرصه وجود گذاشت، مبتنی بر مفهوم تغییرات نیوتنی

است، و اقتصاد نهادگرا، که اولین بار در عصر انقلاب فکری چارلز داروین ظهور یافت، مبتنی بر مفهوم تغییرات تکاملی است. در واقع، همیلتون این ادعا را مطرح ساخت که تفاوت در شیوه‌ای که تغییرات اقتصاد مفهوم‌سازی می‌شود، تفاوت بنیادین میان اقتصاد نهادگرا و اقتصاد کلاسیک را مشخص می‌سازد. از نظر همیلتون تغییرات نیوتنی درون ساختار اقتصادی و اجتماعی معین رخ می‌دهند، در حالی که تغییرات داروینی، یا تکاملی، وقتی رخ می‌دهد که تغییری در خود ساختار اقتصادی و اجتماعی یک جامعه به وجود آمده باشد (متوسلی و مشهدی‌احمد، ۱۳۸۶).

منشاء پیدایش این نگرش را باید در عقاید پایه‌گذاران مکتب تاریخی آلمان دانست. اشمولر یکی از پایه‌گذاران مکتب تاریخی به شدت تحت تاثیر تئوری تاریخ اوگوست کنت و مکتب تکامل زیستی - اجتماعی هربرت اسپنسر بود و عقیده داشت علم اقتصاد، علم جوان و نوپایی است که به شرایط زمانی و مکانی و ملی وابسته است و برای درک و فهم این شرایط باید به مطالعات تاریخی و زمانی و مکانی هر پدیده پرداخت. وی وقتی به ریاست دانشگاه برلین انتخاب شد (۱۹۸۷) در خطابه دانشگاهی خود از تجریدات الگوصفت (تصنعی) کلاسیک‌ها سخن گفت و خاطرنشان ساخت این روش‌ها انسان را از واقعیت زندگی دور می‌کنند - از جمله این شرایط، نهادهای اقتصادی هستند. به این ترتیب او بر مکتب نهادگرایی آمریکایی اثر می‌گذارد؛ به ویژه که بیشتر استادان اولیه اقتصاد آمریکا نظیر تاوسیگ الی سلیمگان در آنجا تحصیل کرده و از مکتب تاریخی تاثیر پذیرفته بودند که نهادگرایان اولیه نظیر وبلن، الی، کامنز، میچل، کلارک، توگول در مکتب آنها پرورش یافتند (صمدی، ۱۳۷۷).

از این رو برای درک مبانی هستی‌شناسی مکتب نهادگرا باید پیش از هرکس، عقاید وبلن مبدع اندیشه نهادگرایی را مورد بررسی قرار داد. چراکه ریشه تمام تفکرات نهادگرایی از رویکرد وبلن به جهان و هستی نشأت گرفته است. تورستین وبلن، از فلسفه به علم اقتصاد روی آورد. او پژوهش خود را با این پرسش فلسفی آغاز کرد که اقتصاددانان و به طور کلی دانشمندان چگونه باید جهان واقعی پیرامون خود را بشناسند؟ پاسخ وی به این پرسش آن است که درک و فهم ما از واقعیت بستگی به جهت‌گیری فکری یا فلسفی و زمینه روحی‌ای دارد که محصول مستقیم و غیرمستقیم تجربه زندگی ماست. جهت‌گیری فکری باعث می‌شود جهان را یک فرآیند ایستا (همچون اقتصاددانان نئوکلاسیک) یا یک فرآیند پویا (مانند وبلن و نهادگراها) در نظر بگیریم. همانند فرهنگ انسانی، نظام اقتصادی نیز محصول تاریخ در حال تطور است و بنابراین هیچ نظام اقتصادی جهانشمولی وجود ندارد. او به داروینیسم اجتماعی علاقه‌مند بود و علم اقتصاد را با مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی پیوند می‌داد (متوسلی، ۱۳۸۲).

Hodgson (2004) معتقد است که ولبن در پی آن نبود که نظریه خود را بر مبنای سستی بنا کند. به همین دلیل او از داروین، آنچه را که به درستی می‌توانست موثر و مداوم باشد اقتباس کرد، یعنی اصل داروینی «انتخاب» و تأکید بر «علیت». به نظر هاجسون اساس داروینیسم عبارت است از پایبندی به تبیین علی، که ولبن به آن توجه کرد. اما این امر باعث نشد که او ماهیت هدفمند کنش انسانی را درک نکند. او همچنین، اصول داروینی تغییر^۱، وراثت^۲ و انتخاب^۳ را برای تطور نهادی به کار برد.

ولبن، روش تبیین علی را یک روش «ژنتیک» می‌شمرد و آن را برای پدیدارهای اجتماعی قابل اعمال می‌داند. روش ژنتیک با نیروها و توالی توسعه سروکار دارد و در پی فهم پیامد، چگونگی و چرایی بروز آن است. هدف روش ژنتیک عبارت است از سازماندهی پدیدارهای اجتماعی در یک ساختار تئوریک مبتنی بر روابط علی (Veblen, 1907).

هاجسون بر آن است که ولبن، داروینیسم را تا حدودی و به طور بنیادی بر حسب تعهد به تحلیل علی متوالی و مشروح می‌فهمد. برای او داروینیسم، نظریه فرآیند و نظریه توالی آشکارسازی «علیت انباشتی»^۴ است. بنا به گزارش هاجسون، در چندین اثر ولبن، تبیین مبتنی بر توالی علی انباشتی تکرار شده است^۵ (Hodgson, 2004).

داروین خود از اصطلاح «علیت انباشتی» استفاده نکرده است، اما ولبن بر این باور است که در طرح داروینی، اندیشه استمرار^۶ نهفته در واقعیات و استمرار منتسب به آنها، استمرار علت و معلول است. در این طرح، هیچ کمال^۷ و حد نهایی‌ای وجود ندارد (Veblen, 1907). اظهارات ولبن درباره علیت آشفته و بغرنج است، به همین دلیل می‌توان او را از این جهت نقد کرد. کارل اندرسون، یکی از منتقدان اصلی ولبن، ضمن اشاره به دشواری‌های وی در این باره، معتقد است علم مدرن از نظرگاه ولبن خواهان تبیین امور بر حسب علت و معلول است. در همان حال، فرض بر این است که رابطه علی نه آغازگاه دارد و نه توقفگاه، بلکه در یک توالی بی‌پایان برقرار می‌شود

1. Variation
2. Inheritance
3. Selection
4. Cumulative Causation

۵. برای مطالعه بیشتر ر.ک به ولبن، ۱۹۹۸b، ص ۳۸۱ و ۳۸۶، و ولبن، ۱۹۰۰، ص ۲۶۶ و ۱۹۰۴، ص ۶۷، ۳۱۳ و ۳۶۵

6. Continuity
7. Consummation

بر اساس آثار وولن، ایرس و دیگر اقتصاددانان برجسته نهادگرای قرن بیستم، همیلتون این ادعا را مطرح می‌سازد که ماهیت بشر فعال و جوینده هدف است و اینکه انسان‌ها در اعمال خود با محدودیت‌های فرهنگی مواجه هستند- به عبارت دیگر، اعمال آنها اکتسابی بوده و آموخته می‌شود. به عقیده همیلتون، محدودیت‌های فرهنگی هم جنبه‌های آیینی رفتار (یعنی رفتار مبتنی بر عوامل موثری نظیر رسوم، عادت‌ها، افسانه‌ها و اسطوره‌ها) و هم جنبه‌های تکنولوژیکی رفتار (یعنی رفتار اکتسابی مبتنی بر واقعیت‌ها) را شامل می‌شود. علاوه بر این، او تاکید می‌کند که انسان‌ها در فرآیندی بی‌پایان از علیت دوری و جمعی، هم بر فرهنگ خود اثر می‌گذارند و هم از آن تاثیر می‌پذیرند. نتیجه فرآیند تکاملی مستمر بدون مسیری قابل پیش‌بینی یا پایانی از پیش مشخص است (متوسلی و مشهدی احمد، ۱۳۸۶).

هاجسون در نهایت این نظر را مطرح می‌کند که با بهره‌گیری از نظریه بی‌اعتبار شده لامارک در مورد تکامل زیست‌شناختی، شاید بتوان نهادها را بهتر درک کرد. طبق این نظریه رفتار آموخته از والدین به فرزندان انتقال می‌یابد و به همین‌سان اگر این اصطلاح از معنای مضیق ژنتیکی رها شود، در موضوع مورد بحث ما قابل استفاده می‌شود. آنگاه، تکامل فرآیند دگرگونی - کیفی و کمی- و الگوهای تکامل‌یابنده رفتار را مورد تاکید قرار می‌دهد (وندنبرگ، ۱۳۸۵).

نورث نیز به عنوان یک نهادگرای جدید این اندیشه را که نهادها در طول زمان به کارایی اقتصادی بیشتر کمک می‌کنند، اگرچه در ابتدا می‌پذیرد اما در نهایت رد می‌کند. و در عوض این اندیشه را می‌پذیرد که سازمان‌ها در بهره‌برداری از رژیم حقوق مالکیت، کارایی بیشتر کسب می‌کنند، ولی این امر، به پیشرفت اقتصادی منجر نمی‌شود. در هر حال، او از پایبندی به فکر دگرگونی فزاینده در جریان، دست برنمی‌دارد. هاجسون رویکرد تکاملی مبتنی بر تفسیر مضیق ژنتیکی یا رقابت خشن را رد می‌کند، ولی درکی عام‌تر از تکامل را می‌پذیرد که مبنای آن، فکر فرآیند و دگرگونی است و به نظر وی در ارتباط با نهادهای انسانی معنا می‌یابد (وندنبرگ، ۱۳۸۵).

از این رو با توجه به آنچه بیان شد مهم‌ترین مبانی هستی‌شناسانه مدل‌های نهادی، بالاخص در رویکرد قدیمی، توجه به جهان به عنوان یک ارگانیزم در حال تکامل بوده است. به عبارت دیگر از منظر دانشمندان نهادگرا، هستی بر اساس نگرش داروین خلق شده و در حال تکامل (فرگشت) و رشد رو به جلو است و آنچه در نظریه تکامل برای دانش اقتصاد و نظامات اقتصادی مهم است، توجه به قواعد علت و معلول در سیر تاریخ بشری برای دستیابی به پیشرفت و توسعه بوده است. به بیان دیگر نهادها همچون ارگانیزم‌های زنده که به وسیله انسان‌ها در طول سالیان سال خلق شده و در

حال تکامل هستند، علت و اساس پیشرفت بشری هستند که در رویکرد نهادگرایی به آن توجه ویژه‌ای شده است. این رویکرد جهان را به شکل پویا و دینامیک تعبیر و تفسیر می‌کند و به نگرش ایستای مقایسه‌ای نئوکلاسیک‌ها انتقادهای جدی وارد می‌کند. در حقیقت مبنای نگرش به جهان در اندیشه نهادگرایی - این که جهان در حال دگرگونی است - از گذشته تا به امروز فارغ از مناقشات و شدت و ضعف بوده است.

از طرفی این نگرش منجر به پذیرش این مبنا برای توسعه می‌شود که «همان‌طور که گروه‌ها در محیط‌های فیزیکی متفاوتی تکامل می‌یابند، زبان‌های مختلفی را به وجود می‌آورند و با تجربیات مختلف، مدل‌های ذهنی مختلفی را برای تشریح و توضیح جهان اطراف خویش ایجاد می‌کنند (نورث، ۱۳۸۴). این پیش‌فرض، به پذیرش تکثرگرایی در رویکرد توسعه نهادگرایانه منجر می‌شود و قائل به نبود یک نسخه جهانشمول برای راهبردهای توسعه است و با پذیرش این مبنای توسعه است که دولت‌ها به عنوان تاثیرگذارترین نهادها در اصلاح یا ابقای نهادهای مخرب یا مشوق توسعه در طی تاریخ نقش بی‌بدیلی را بازی خواهند کرد.

مبانی انسان‌شناختی

انسان‌شناسی^۱ به هر منظومه معرفتی گفته می‌شود که به بررسی انسان یا بعد یا ابعادی از وجود انسان یا گروه و قشر خاصی از انسان‌ها می‌پردازد. در انسان‌شناسی، انسان از نظر حقیقت و خصوصیات وجودی و این که انسانیت و اصالت او به چیست و هدف و سرانجام وجود او چگونه است، مورد بحث قرار می‌گیرد. بر این اساس هر جا مطالعه درباره انسان به صورتی عمومی و کلی و همه‌جانبه است اصطلاح انسان‌شناسی، و هر جا به صورتی منطقه‌ای، محدود و مربوط به یک زمینه است، اصطلاح مردم‌شناسی به کار می‌رود (روح‌الامینی، ۱۳۷۷).

همان‌گونه که پیش از این ذکر شد در هر اندیشه‌ای انسان‌شناسی ارتباط بسیار نزدیکی با هستی‌شناسی دارد و در حقیقت هستی‌شناسی پایه و اساس نگرش نسبت به انسان‌شناسی را ایجاد می‌کند. از این رو برای درک مبانی انسان‌شناسی مکتب نهادگرا باید به مبانی هستی‌شناسی آن توجه کرد.

همان‌گونه که بیان شد ویلن از باور به زنجیره ناگسسته تاریخی علت و معلول، برای به چالش کشاندن پیش‌فرض‌های اقتصاد متعارف استفاده کرد. به این جهت که در چارچوب نگرش داروینی،

کنشگر انسانی موضوع یک فرآیند تطوری است و نمی‌توان او را یک امر ثابت و داده‌شده فرض کرد. لاجرم باید واکنش میان فرد و ساختار اجتماعی در نظر گرفته شود. مسئله اصلی اقتصاد متعارف آن است که درباره «انسان اقتصادی عقلایی» تبیین تطوری و علی ندارد و کارکرد ترجیحات این انسان مشخص نیست. نمی‌توان از این پرسش چشم پوشید که چنین عقلانیت و ترجیحاتی چگونه در فرآیند تطور انسانی بروز می‌یابد؟ چه علل و فرآیندهایی آنها را به وجود می‌آورد؟ در فرآیند توسعه و تطور، هر فرد انسانی چگونه شکل می‌گیرد؟ اقتصاد متعارف، در مقابل این پرسش‌ها، ساکت مانده است.

از این رو اساسی‌ترین و مبنایی‌ترین ویژگی انسان در اندیشه نهادگرایی که در تعارض با اندیشه نئوکلاسیک قرار می‌گیرد، عدم پذیرش فرض انسان عقلایی به عنوان یک متغیر داده‌شده در اقتصاد است. البته این نوع نگاه به انسان در میان نهادگرایان به صورت یکپارچه مورد اجماع نیست.

نهادگرایان قدیم، رویکرد نئوکلاسیکی در تاکید بر «انسان معقول اقتصادی» را رها کرده‌اند و در مقابل به بررسی رفتار اقتصادی در فضایی فرهنگی روی آورده‌اند. اما نهادگرایان جدید، یا لاقلاً نسبت قریب به اتفاق آنها، نه تنها رویکرد متعارف نئوکلاسیکی - که بر پایه الگوی انتخاب عقلایی بنیان گذاشته شده است - را رها نکرده‌اند، بلکه آن را گسترش داده یا به عبارتی جرح و تعدیل کرده‌اند.

Mayhew (1989)، «انسان زاییده فرهنگ» را که مورد توجه نهادگرایان قدیم است با «انسان انتخابگر معقول» که مرکز توجه نهادگرایان جدید است، مورد مقایسه و مقابله قرار می‌دهد. Hodgson (1993)، ادعا می‌کند نهادگرایی جدید، حداکثرسازی نفع شخصی افراد را به عنوان پیش فرض می‌پذیرد؛ در حالی که این موضوع به وسیله وبلن و دیگر نهادگرایان قدیم رد شده است.

اگرچه شروع حرکت نهادگرایان قدیم از «انسان زاییده فرهنگ» نشأت می‌گیرد، اما به مرور به این نقطه آغازین گرایش می‌یابد که هنجارهای اجتماعی و ایدئولوژی‌ها، تاثیرات مهمی بر رفتار انسان دارند. با این اوصاف، نهادگرایی قدیم نیز از مشکلات و مسائلی که در آثار نورث به عنوان یک نهادگرایی جدید یافت می‌شود، دوری نجسته است.

از بحث‌های نهادگرایان قدیم به روشنی آشکار است که موضوع انطباق رفتار عقلایی انسان با رفتارهای اجتماعی او، اساسی‌ترین مشکل نهادگرایان قدیم بوده است. آثار اینان آکنده از مقالاتی در باب روانشناسی و اقتصاد است؛ اما این به آن معنا نیست که راه حل مورد نظر یافت شده است. ایده انتقادی وبلن درباره این عقیده که انسان، محاسبه‌گری است که برای یافتن انتخاب بهینه خود در هر موضوع به محاسبه روی می‌آورد، مشهور و معروف است. اما او به جای این ایده چه چیزی را ارائه کرده و جایگزین می‌سازد؟ او در بخشی از بحث‌هایش می‌پذیرد که رفتار انسان ارادی و غایت‌بین

است و افراد، با تعقل، راه‌های بهتری را برای ارضای نیازهایشان جست‌وجو می‌کنند. آنها منافع خود را حداکثر نمی‌کنند بلکه خلیات، عادات و حکم‌های تجربی خودشان را گسترش می‌دهند. آنها همچنین قادرند قالب تطبیق‌یافته‌ای از عقلانیت داشته باشند و اگر جانشین‌های بهتری یافت شد، خلق و خوها و عاداتشان را در گذر زمان تغییر داده و وفق دهند. در بخش‌های دیگری از آثار ویلن، انسان‌ها به صورت افرادی که به وسیله محیط‌شان و با الگوهای فکری مشخص تربیت یافته‌اند، دیده می‌شوند. از این رو، توجه به ایده «عقلانیت تطبیق‌یافته» به مفاهیم اساسی‌تر ایدئولوژیکی منتهی نمی‌شود (رادرفورد، ۱۳۸۹).

آنچه ویلن بیان می‌دارد آن است که افراد، اهدافشان را به بهترین وجه دنبال می‌کنند. اما اهداف و ارزش‌هایشان را ناخواسته از محیط اجتماعی و اقتصادی اطراف خود، وام می‌گیرند. با وجود این، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه عقلانیت - حتی در نوع تطبیق‌یافته‌اش - می‌تواند تنها با سطوحی از قوانین محدود شود؟ علاوه بر آن، فرآیندهای انطباق با احکام تجربی کاملاً مشخص نشده است. ویلن تنها از عبارت‌های کلی چون «صلاح‌دیده‌ها، وفق یافتن‌ها و تطبیقات تصدیقی» سخن می‌گوید (Veblen, 1914). همچنین تأثیرات الگوهای زندگی بر ایدئولوژی، گاهی با روش‌هایی ساده‌لوحانه نشان داده شده است.

اما به طور کلی می‌توان پذیرفت که در نظر نهادگرایان قدیم تبیین فایده‌گرایانه و لذت‌گرایانه رفتار انسانی، اساساً ناکافی است، زیرا خاستگاه ویژگی‌های رفتاری مفروض، به لحاظ تطوری و علی نادیده گرفته می‌شود. فرض خودخواهی آدمی در اقتصاد نئوکلاسیک، مستلزم تبیین تطور خودخواهی است. اگر اقتصاد محدود به ترجیحات معین و ثابت باشد دیگر نمی‌تواند ادعا کند که قادر به تبیین همه چیز است. اگر «انسان اقتصادی» مفروض اقتصاد متعارف است، پس باید تطور وی نیز تبیین شود. به این ترتیب، آموزه اصلی ویلن آن است که مفروض‌های علم اقتصاد و سایر علوم اجتماعی باید با داروینیسیم و فهم ما از تطور انسانی سازگار باشد.

با وجود این، این اندیشه در سیر تاریخی خود، تا به امروز به وسیله نورث و سایر نهادگرایان جدید تحول یافته و اگرچه از شدت آن در طی این سال‌ها کاسته شده است، اما در هر حال امروزه به تحدید فرض عقلانیت ابزاری در انسان اقتصادی مد نظر نظام اقتصادی نئوکلاسیک منجر شده است. همان‌گونه که خود نورث نیز اذعان می‌کند نقطه آغاز برای ایجاد یک نظریه نهادی، تعدیل فرض عقلانیت ابزاری است با وجود اینکه هنوز فهم کاملی از چگونگی پردازش اطلاعات از مغز انسان به دست نیامده است، اما در سال‌های اخیر علوم ادراکی گام‌های بلندی در این زمینه برداشته است. افراد

مدل‌ها ذهنی‌ای در اختیار دارند که به وسیله آنها دنیای اطراف خویش را تفسیر می‌کنند. این مدل‌ها تا حدودی محصول فرهنگ است (نورث، ۱۳۸۴).

عقلانیت محدود برای انسان اقتصادی مدنظر نهادگرایان یک فرض پذیرفته‌شده و تقریباً مورد اجماع در میان تمامی اقتصاددانان نهادگرا اعم از قدیم و جدید است. عقلانیت محدود تلویحاً بر این دلالت دارد که تصمیم‌ها در بستر اطلاعات قابل وصول و قابل پردازش عقلانی‌اند. از این رو، ویلیامسون با اقتباس از کنث ارو تفکر رایج نئوکلاسیک را این‌طور بیان می‌کند که «مردم در نیت عاقلند ولی فقط تا اندازه‌ای این‌گونه‌اند». به دیگر سخن، آنان می‌خواهند تصمیم‌هایی عقلانی و کاملاً آگاهانه بگیرند ولی دانشی که می‌توانند مورد استفاده قرار دهند، آنان را محدود می‌سازد (وندنبرگ، ۱۳۸۵). مک دوگال از روانشناسان معروف در حوزه ذهن در مورد اقتصاد می‌گوید «بزرگ‌ترین فرض اقتصاد سیاسی کلاسیک این بود که انسان موجودی عقلایی است که همیشه به دنبال سعادت خود می‌گردد یا در تمام فعالیت‌های خود به واسطه انگیزه روشن‌گر نفع شخصی هدایت می‌شود و این امر معمولاً همراه با... لذت‌گرایی روانشناختی همراه است... که باید گفت... سعادت با لذت شناخته می‌شود... اما انسان تا اندازه‌ای عقلایی است و تا حد زیادی به گونه‌ای غیرهوشمندانه مسیری کاملاً غیرعقلایی را می‌پیماید» (McDougall, 1908).

این به این معنی است که همان‌گونه که هاجسون می‌گوید «انگیزش بیشترین تاثیر را در شکل‌گیری رفتارها دارد و نهادها بیشترین تاثیر را در شکل‌گیری انگیزش‌های انسانی دارند». از این رو است که انسان عقلایی مفروض داده‌شده در اقتصاد نئوکلاسیک قابل پذیرش نیست.

هاجسون در یکی از متاخرترین کارهای خود با عنوان «تکامل اخلاق و پایان انسان اقتصادی» به خوبی از مبانی تکاملی استفاده کرده و ادعا می‌کند انسان دارای ظرفیت‌های اخلاقی است که نگرش تکاملی امکان درک توسعه اخلاق در محیط‌های فرهنگی مناسب را فراهم می‌کند. او بر این باور است که اگرچه ما با غرایز و انگیزه‌های خود دوستانه زندگی می‌کنیم، اما نهادها می‌توانند تاثیرات شگرفی در جهت‌دهی این انگیزه‌ها داشته باشند. وی در نهایت نتیجه می‌گیرد که اخلاق نمی‌تواند به ترجیحات فردی یا نوع‌دوستی تقلیل پیدا کند. سیاست‌های اقتصادی تنها برای به حداکثر رساندن منافع شخصی نیست. آنها باید راهنمایی برای افزایش تمایلات اخلاقی ما باشند. بالاخص در نگرش تکاملی حتی در جهان رقابتی کسب‌وکار هیچ بهانه‌ای برای نادیده گرفتن تکامل نظام‌های اخلاقی و انگیزه‌های اخلاقی در عوامل اقتصادی پذیرفته‌شده نیست (Hodgson, 2013).

از این رو می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که انسان در منظر اقتصاددانان نهادگرا نه تنها یک متغیر

داده شده نیست، بلکه محرک وی نیز یعنی نفع شخصی با تفسیر لذت‌گرایانه مادی و غیر قابل تغییر و تحول است. از این رو آنچه بیش از هر چیزی در این رویکرد اهمیت دارد، پذیرش امکان تکامل و پیشرفت اخلاقی انسان با استفاده از نهادهای فرهنگی و آموزشی و حتی اقتصادی است.

در حقیقت عقلانیت محدود به این معنی است که تصمیم‌گیری‌های انسان تابع نظام انگیزشی پیرامونش است که متأثر از چارچوب‌های ذهنی وی است که اغلب در طول تاریخ از سوی خود او بنا شده است. این به این معنی است که همان‌گونه که هاجسون می‌گوید «انگیزش، بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری رفتارها دارد و نهادها بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری انگیزش‌های انسانی دارند». این رویکرد به انسان است که توسعه فرهنگی و اصلاحات فرهنگی را به عنوان راهبرد توسعه ضروری می‌انگارد و از روش‌هایی که تأثیر چارچوب‌های ذهنی را در جهت‌دهی مسیر اجتماعی و اقتصادی جوامع نادیده می‌انگارند، انتقاد می‌کند. در حقیقت با پذیرش عقلانیت محدود باید به نظام‌های اخلاقی و فرهنگی در دستیابی به اهداف توسعه بیش از پیش توجه کرد.

مبانی اخلاقی

بحث پیرامون مبانی اخلاقی یک مکتب در حقیقت گستره عظیمی از پژوهش‌ها در حوزه اخلاق یا فلسفه اخلاق را شامل می‌شود. در حقیقت اگر مراد از مبانی اخلاقی مبانی فلسفه اخلاق باشد، خود از سه بخش عظیم فرائیخ، اخلاق هنجاری و اخلاق توصیفی تشکیل می‌شود (ملکیان، ۱۳۸۴) که هر کدام از این زیربخش‌ها متشکل از بخش‌های گسترده دیگری است. بحث و بررسی پیرامون این موضوع خود نیازمند مجالی گسترده است.

فرائیخ که گاهی به آن اخلاق نظری، اخلاق فلسفی، یا منطق اخلاق، و گاهی نیز فلسفه اخلاق (به معنای خاص) اطلاق می‌شود، در این بخش، از معنی و مفاد گزاره‌های اخلاقی و اجزای آن بحث می‌شود. در حقیقت بیان‌کننده پاسخ‌های آن مکتب به پرسش‌های فلسفی و متافیزیک است. فرائیخ همچنین می‌کوشد تا ماهیت گزاره‌های اخلاقی را تحلیل کند و مشخص کند آیا می‌توان آنها را توجیه کرد و اینکه آیا می‌توان آنها را صادق یا کاذب دانست. مسئله نسبتاً برجسته‌ای که در بحث‌های اخیر مطرح شده این است که آیا می‌توان «باید» را از «هست» استنتاج کرد و دقیقاً چه ارتباطی میان حقایق و ارزش‌ها وجود دارد. از این نظر فرائیخ بررسی انتزاعی‌تر مفاهیم اخلاقی است. به باور برخی نظریه‌پردازان، شرح متافیزیک اخلاق برای ارزیابی نظریه‌های اخلاقی و تصمیم‌گیری عملی اخلاقی لازم است. دیگران، با فرض برعکس، پیشنهاد می‌کنند باید پیش از اینکه تصویر درستی از متافیزیک اخلاق

ارائه دهیم ابتدا ایده‌های درونی اخلاقی را به عمل اخلاقی مناسب تخصیص دهیم (ملکیان ۱۳۸۴). بر این اساس بخشی از مباحث فرااخلاق در مباحث پیشین مورد بحث و بررسی قرار گرفت اما آنچه در این بخش از مبانی اخلاقی مدنظر است، اولاً ناظر به بخشی از مباحث فرااخلاق است که در پی تبیین مرز اخلاق است همچنان که می‌تواند بیان‌کننده رویکرد اخلاق هنجاری در نظام فکری نهادگرایی باشد اگرچه در میان مباحث نهادگرایان پاسخ‌های مستقیم به پرسش‌های اخلاق هنجاری داده نشده است.

در متون نهادگرایان مناقش‌های اصلی پیرامون مباحث انگیزش اخلاقی و چیستی اخلاق است که رویکرد اصلی در آن مسئله تکامل اخلاقی است. در حقیقت مبانی اخلاق در میان نهادگرایان بیشتر برگرفته از دغدغه فکری و مناقش‌های فلسفی درون مکتب اقتصاد نهادگرایی است تا در پی یافتن پاسخ‌های دقیق به پرسش‌های اخلاق هنجاری، با وجود این می‌توان بر مبنای این وجه افتراق نظام اخلاقی مکتب نهادگرایی با اقتصاد متعارف را آشکار کرد.

از این رو همان‌گونه که بیان شد در بخش قبل تا حدودی به مبانی اخلاقی مکتب نهادگرایی اشاره شد. علت آن نیز تاثیر مبانی انسان‌شناسی بر عوامل انگیزش اخلاقی است. به همین جهت در ابتدا سعی خواهیم کرد تا همین مبحث را تکمیل کنیم و سازوکار انگیزش اخلاقی را در رویکرد نهادگرایی نشان دهیم. پس از آن به سایر مبانی اخلاق از دیدگاه این مکتب اشاره خواهیم کرد. نکته قابل تامل در این رویکرد این است که آنچه در ادامه می‌آید، بیشتر ناظر به نظریات اقتصاددانان نهادگرایی قدیم است و ردپای این قبیل مباحث در میان نهادگرایان جدید کمتر قابل رویت است.

همان‌گونه که مشهود است از منظر اقتصاد متعارف نفع شخصی و لذت و الم، مهم‌ترین و اساسی‌ترین عامل رفتار اخلاقی انسان‌ها هستند. به بیان دقیق‌تر موتور محرک انسان به سوی عملکرد اخلاقی از دیدگاه اقتصاددانان متعارف چیزی جز لذت ناشی از منافع شخصی نیست. در برابر این دیدگاه وبلن به عنوان اولین اقتصاددان نهادگرا، استدلال می‌کند که فرضیه‌های در مورد طبیعت انسان باید با درک ما از تکامل انسان از طریق تئوری انتخاب طبیعی داروین سازگار باشد (Veblen, 1898). پیش از وی در سال ۱۸۷۱، ویلیام استنلی جونز و کارل منگر پایه‌گذاران اقتصاد نئوکلاسیک بیان کردند که انسان اقتصادی نفع‌گرا، پایه و اساس تفکر اقتصادی است. این در حالی است که داروین در همان سال این فرضیه اساسی را کاملاً رد کرد.

به نظر Darwin (1871)، اخلاق ناشی از ترکیبی از انگیزه‌های عاطفی و شور و مشورت و تامل است. او استدلال کرد که اگر چه احساسات اخلاقی بدوی برای میلیون‌ها سال در میان اجداد انسان تکامل یافته،

اما انسان به تنهایی یک حس اخلاقی کاملاً توسعه‌یافته دارد. اگرچه در سال ۱۸۹۳ هنری هاکسلی به این موضوع پرداخت که «پیشرفت اخلاقی جامعه» به پذیرش یا رد کردن و تقلید انتخاب طبیعی در آن حوزه بستگی ندارد و به مبارزه با آن وابسته است (Huxley, 1947). این جداسازی تکامل اخلاق از تکامل بشریت از سوی تعدادی از نویسندگان از جمله (1891) Westermarck و (1902) Kropotkin نفی شد. در جدایی تکامل طبیعی از تکامل اخلاقی، برخی از نویسندگان برجسته امروز از تفکرات هاکسلی دفاع می‌کنند. خصوصاً Dawkins (1976) که بیان می‌دارد «خودخواهی بی‌رحم ژن‌های ما را توصیف می‌کند». او همچنین ادعا می‌کند که «ما خودخواه متولد شده‌ایم». همچنین هر چیزی که به وسیله انتخاب طبیعی تکامل یافته است باید خودخواه باشد. «نه تنها ژن بلکه افراد را خودخواه توصیف کرد». ادعاهای مشابهی مبنی بر این که تکامل انسان علاقه‌مندی به خود را بالا می‌برد، می‌توان در آثار Ghiselin (1974) و Alexander (1987) یافت. اما داوکینز به شیوه‌ای متناقض و هاکسلی‌وار اضافه می‌کند: «به ما اجازه بدهید تا سعی کنیم سخاوت و نوع‌دوستی را آموزش دهیم. ما، به تنهایی بر روی زمین، می‌توانیم علیه ظلم و ستم خودخواهان شورش کنیم. ما خودخواه متولد شده‌ایم اما می‌توانیم غیر از آن را انتخاب کنیم. تفاوت‌ها با دیدگاه Darwin (1871) در خصوص طبیعت انسان و اخلاق به خوبی قابل مشاهده است.

فرانس دوال به نقد دیدگاه هاکسلی-داوکینز می‌پردازد. آنجا که اخلاق به عنوان یک پوسته نازک زیرین توصیف شده که احساسات ضداجتماعی، بی‌اخلاق و خودخواهانه را به جوش می‌آورد. او این تئوری را روکشی برای اخلاق معرفی می‌کند و شواهد متضادی از مطالعات خود ارائه می‌کند که پیشوایان ارشد دارای احساسات دلسوزی و تعاونی هستند. از این رو ظرفیت‌های اخلاقی ما بر پایه تکامل ما به عنوان یک گونه اجتماعی طی چندین میلیون سال است (De Waal, 2006).

به نظر می‌رسد این دیدگاه با نظر Smith (1976) نیز نزدیک‌تر باشد؛ وی بر این باور است که اصولی در طبیعت انسان وجود دارد که توجه وی را نسبت به خوشبختی دیگران جلب می‌کند، به طوری که لزوماً خوشی خود را به دیگران منتقل می‌کند، هرچند که چیزی از این کار به دست نمی‌آورد، مگر لذت دیدن آن را. مشاهدات مستمر ما بر رفتار دیگران، منجر می‌شود تا مقررات کلی در خصوص آنچه را مناسب است و باید انجام شود یا از آن اجتناب شود در شخصیت ما بروز کرده و چنین است که قواعد کلی اخلاق در فرد شکل می‌گیرد.

امروزه بسیاری از پژوهش‌ها در حوزه اقتصاد نیز درستی این نظر را تأیید می‌کنند؛ از آن جمله Clive (2000) اشاره می‌کند که تعداد زیادی از پاسخ‌دهندگان به نظرسنجی با عنایت به اعتقادات اخلاقی و ذاتی خود و نیز ارزش‌های غیرقابل معامله‌شان از دادن ارزش مادی به منبع زیست‌محیطی

خودداری می‌کنند. از این رو می‌توان نتیجه‌گیری کرد که توجه به ارزش‌هایی چون عدالت و همکاری، نگرانی برای گونه‌های دیگر، و میراث برای نسل‌های آینده بشر، بر تکیه بر منافع شخصی ارجحیت دارد. در این مورد هاجسون معتقد است درک درست از موسسات نشان می‌دهد اخلاق در کنار انگیزه‌های شخصی نقش مهمی ایفا می‌کند.

نقش انگیزه‌های اخلاقی در اقتصاد اولین بار به وسیله اعضای مکتب تاریخی آلمان (Koslowski, 1995) مورد تأکید قرار گرفت و از سوی نهادگرایان برجسته‌ای چون ویلن و کامان تایید شده است. اما این دو نهادگرا فاقد نظریه توسعه‌یافته‌ای از اخلاق هستند که بتواند به تجزیه و تحلیل اینکه چگونه نهادها کار می‌کنند، پاسخ دهند. دیگر نهادگرایانی مانند Ayres (1918) نیز توجه زیادی به اخلاق و ارزش‌ها کرده‌اند. اما آنها بیشتر به تدوین اصولی برای ارزیابی سیاست‌ها پرداخته و کمتر به توضیح انگیزه‌های بشری اقدام کرده‌اند. از آن بدتر مفهوم اخلاق در اقتصاد نهادی جدید نیز جایگاهی ندارد (Hodgson, 2012).

اما به نظر یکی از مهم‌ترین مناقشات در فلسفه اخلاق از منظر نهادگرایان بحث و بررسی پیرامون مرز اخلاق و پاسخ به این پرسش کلیدی است که در واقع اخلاق چیست؟ در حقیقت پیش از بیان هر مطلبی ما باید مرز اخلاق را نشان دهیم. به درستی ما نیاز داریم تا بدون توجه به اینکه چه چیزی از لحاظ اخلاقی درست است یا غلط، ماهیت قضاوت اخلاقی را مد نظر قرار دهیم.

توجه ما در این بحث بیشتر بر اخلاقیات توصیفی خواهد بود. فیلسوفانی مانند Mackie (1977) و Joyce (2006)، قضاوت اخلاقی را غیر قابل اجتناب دانسته‌اند. اخلاق بیش از یک تعهد صرف است. اخلاق به معنای «انجام کار درست» است، نه جلب رضایت یک شخص. پژوهش‌ها نشان داده است انسان‌ها بسیار بیشتر از پیش‌بینی‌های اقتصاددانان نئوکلاسیکی همکاری کرده و اعمال نوع‌دوستانه انجام می‌دهند (Field, 2001)، (Bowles & Gintis, 2011) و (Hammerstein, 2003)؛ اما در این ادبیات به طور کلی نوع‌دوستی یا همکاری با اخلاق خلط می‌شود. هنگامی که ما در یک جاده همراه با دیگران در مسیر مشخص رانندگی می‌کنیم، انگیزه اصلی ما بقاست، نه اخلاق. نوع‌دوستانه بودن با بستگان لزوماً شواهدی از بروز اخلاقیات یا جهانشمولی نیست. اخلاق یک موضوع متفاوت است.

البته باید به این نکته توجه داشت که با وجود این که میان اخلاق و تعهد (قرارداد) محض تفاوت وجود دارد، برخی از قواعد مرسوم وجود دارد که به نظر می‌رسد اضافه شدن یک ضرورت اخلاقی هنگام تبدیل شدن آنها به قوانین لازم است. اما اغلب این قوانین، اخلاق را از دیگر قواعد اخلاقی ظاهراً جهانی به ارث می‌برند که عمدتاً نیاز به احترام گذاشتن به دیگران و اطاعت از قانون است. در حالی که قرارداد در فرهنگ‌های متفاوت اغلب به گونه‌ای است که ما خود را با آن وفق می‌دهیم، که

تا حدی نیز خارج از احترام متقابل یا مسئولیت قانونی است. از این رو مسائل مربوط به قرارداد محض می‌تواند با اضافه شدن نیروی اخلاقی در قانون آورده شوند. اگر چنین شود، آنها لزوماً خود به مسائل و مشکلات اخلاقی تبدیل نخواهند شد، بلکه رعایت کردن آنها ممکن است به موجب جایگاه قانونی خود نیاز به اخلاق داشته باشد. در نتیجه مشروعیت (یا عدم مشروعیت) سیستم قانونی در چشم شهروندان بسیار مهم است.

هاجسون به عنوان یک اقتصاددانان نهادگرا معتقد است منش اخلاقی در افراد لزوماً ترکیبی از به ارت بردن ارزش‌ها و روند رشد شخصی هر فرد در درون یک فرهنگ اجتماعی و جامعه خواهد بود. از این رو، به نظر وی برخلاف برخی از نویسندگان، اخلاق را نمی‌توان به سادگی مانند سایر ویژگی‌های فردی یا منش‌های افراد - هر چند پیچیده و چندبعدی باشد - درک کرد (Hodgson, 2013).

اخلاق بستگی به روابط اجتماعی دارد. اخلاق مانند یک نظام اجتماعی در کنار تکامل فردی است و از این رو نمی‌تواند شامل ترجیحات اجتماعی یک فرد، یا چند شخص با ترجیحات متعدد باشد (Elster & Hylland, 1986)، (Margolis, 1982). به بیان دیگر اخلاق پدیده‌ای است بیولوژیکی و اجتماعی، و قابل تقلیل به اولویت‌های فردی یا قابلیت‌های ژنتیکی نیست. علاوه بر این، به عنوان یک سیستم اجتماعی، اخلاق بستگی به موقعیت اجتماعی و قدرت افراد دارد. اخلاق تنها از طریق ژنتیکی و فرهنگی منتقل نمی‌شود، بلکه از طریق تکرار ساختارهای اقتدار و قدرت نیز شکل می‌گیرد. با توجه به نظرات Joseph (2008)، احترام به قدرت یکی از پنج ارزش تکامل‌یافته ماست که همزمان با این ساختارها شکل گرفته است. به طوری که با هم سیستم‌های قدرتمندی از انسجام اجتماعی و همچنین منابع نابرابری و ظلم و ستم ارائه می‌کنند. از این رو آنچه با آن روبه‌رو هستیم تنها تقلید یا آموزش نیست، بلکه تلاش نهادها و سازوکارهای فرهنگی برای مشروعیت‌دار کردن مواضع اقتدار خواهد بود (Runciman 2002) اخلاق لازمه فعل و انفعالات میان افراد در گروه‌های سازمان‌یافته است. نتیجه این نگرش پایان دادن به یکی از مهم‌ترین مناقشات در زمینه اخلاق است. مناقشه‌ای که در آن برخی انسان را موجودی خودگرا دانسته و مهر تایید اخلاقی بر آن می‌زنند و در مقابل برخی نه تنها این رفتار انسانی را مذموم دانسته بلکه از اساس منکر خودگروی انسان‌ها شده و وی را موجودی دیگرگرا می‌دانند.

هاجسون در برخورد با این پدیده ادعان می‌کند در تبیین رفتارهای اخلاقی انسان‌ها در مدل‌های اخلاق در این زمینه عامل نقش اساسی دارد، زیرا یک شکاف جدی در نوع غالب مدل تحلیلی یا شبیه‌سازی بر اساس عامل وجود دارد. به طور معمول فرض بر این است که دو نوع فرد وجود دارد:

افراد نوع‌دوست و طرفدار همکاری با دیگران در مقابل افراد خودخواه و مغرور. به طور کلی مدل‌ها نشان می‌دهند جمعیتی که در آن افراد نوع‌دوست بیشترند می‌تواند تکامل یابد. اما آنچه این مدل‌ها نشان نمی‌دهند آن است که چرا یک فرد هوشمند و واکنش‌دهنده باید همچنان مطابق با گرایش‌های نوع‌دوستانه به ارث برده‌شده خود عمل کند؟ چرا باید نوع‌دوست، نوع‌دوست و همچنان طرفدار همکاری باقی بماند (Hodgson, 2013)؟

از این منظر است که نهادگرایان در پاسخگویی به پرسش‌های فلسفه اخلاق تغییر جهت اساسی داده‌اند و به جای پرداختن به پرسش اساسی خوب چیست و بد چیست، بیشتر اهتمام خود را بر روی تکامل مدل‌های اخلاقی می‌گذارند. Hodgson (2013) در آخرین کتاب خود به خوبی مسئله اقتصاد نهادگرا در فلسفه اخلاق را تبیین تکامل اخلاقی می‌داند.

هاجسون علت این امر را در وابستگی اخلاق به زبان می‌داند. وی معتقد است: اخلاق به زبان بستگی دارد، ارتباط مفاهیم انتزاعی، بحث و گفت‌وگو در مورد آنها، و استخراج اصولی که (حداقل برای گروه) کلی هستند. ما برخی از ظرفیت‌های اساسی اخلاقی را به صورت ژنتیکی به ارث می‌بریم، اما نه تمام اخلاق را رشد اخلاق مناسب به تعامل با دیگران در یک زمینه اجتماعی بستگی دارد (Hodgson, 2012).

از دیدگاه وبلن اصول اساسی داروین از جمله تنوع، انتخاب و اشاعه اطلاعات نه تنها بر تکامل بیولوژیکی بلکه بر نهادهای اجتماعی نیز اعمال می‌شود (Aldrich & etc, 2008)؛ (Hodgson & Knudsen, 2010). از این رو، وبلن چندین بار در مورد تئوری «انتخاب طبیعی» و عادات و موسسات داروین نوشت (Hodgson & Camic, 2011). داروینیسم یک چارچوب تحلیلی برای درک تغییرات فرهنگی و نهادی ارائه می‌دهد. وبلن نیز به درک ما از انگیزه بشر از طریق درک خود از گزینه کمک کرده است. Veblen (1914) خود به این نکته اشاره کرده که گزینه در دوره‌ای فراموش شده بود. اما برای یک مدت طولانی بسیاری از همکاران نهادگرای او پای خود را بسیار فراتر گذاشته و تمامیت مفهوم گزینه را رد کردند. Hodgson (2004) بیان می‌دارد رفتار بشر باید علاوه بر منبع بیولوژیکی بنیان فرهنگی نیز داشته باشد. Veblen (1914)، از گرایش تحت عنوان «میل ذاتی و پایدار» و «صفات ارثی» نام می‌برد. او در ادامه به این که چگونه گرایش شکل‌گیری عادات ما را در یک فرهنگ خاص و چارچوب نهادی هدایت، منحرف یا حتی نفی می‌کنند، می‌پردازد.

هاجسون بر این باور است که یک سیستم اخلاق زمانی بهتر عمل می‌کند که آن را با احساسات نوع‌دوستانه عجین کنیم. از آنجا که این احساسات پایه و اساس ژنتیکی دارند، می‌توانند منعکس‌کننده

تکامل انسان و پایدار کردن ارزش‌های اخلاقی باشند. احساسات دیگر، سایر ویژگی‌های فرهنگی را منعکس خواهند کرد. برای پاسخ به تمام احساسات شعارهای ارزشی چون «انجام کار درست» یا «با دیگران به نحوی رفتار کنید که می‌خواهید با شما رفتار کنند» می‌توانند به حفظ احساسات بشردوستانه و مبارزه با افکار خودخواهانه در مورد هزینه‌ها و منافع شخصی کمک کنند. عادت‌های فکری که باعث حفظ چنین احساسات اخلاقی می‌شوند نیز موثر خواهند بود. تکامل سیستم‌های اخلاقی در این مدل بسیار به مقادیر پارامترها حساس بوده و می‌تواند بیش از حد در یک ماریپیج رو به پایین سقوط کند. وی هدف از پژوهش‌های نهادگرا در حوزه اخلاق را پیش‌بینی نتایج واقعی نمی‌داند بلکه معتقد است هدف نشان دادن آن است که چگونه تکامل سیستم‌های اخلاقی شروع می‌شود و ادامه می‌یابد، و این که عوامل اخلاقی قابل تقلیل به نوع‌دوستی نیستند. از این رو وی اخلاق را به عنوان یک پدیده گروهی و رابطه‌ای در نظر می‌گیرد، نه یک پدیده منحصر به فرد (Hodgson, 2013). نتایج این رویکرد بر دانش اقتصاد نیز بسیار تاثیرگذار است. وی برای دانش اقتصاد عدول از انسان اقتصادی را خواستار است. وی اذعان می‌کند: انسان دارای ظرفیت‌های اخلاقی است. اما علاقه‌مند به خود نیز هست. تکامل نه تنها با غرایز، که باعث توسعه اخلاقی ما در یک محیط اجتماعی و فرهنگی می‌شود، بلکه در نیازهای اساسی ما چون نیاز به غذا و شهوت نیز تاثیرگذار است. با توجه به حضور ما در اجتماع، ما انسان‌ها تبدیل به شخصیت‌های پیچیده با قابلیت‌ها و ویژگی‌های متفاوت می‌شویم. تربیت والدین، کارگروهی، و تحصیلات سازمان‌یافته همگی شخصیت ما را شکل می‌دهند و تاثیر شگرفی در شکل‌گیری اخلاقیات ما دارند. با توجه به ویژگی تطابق‌پذیری و تاثیرپذیری انسان‌ها سال‌های ابتدایی زندگی بیشترین شکل‌گیری شخصیت و اخلاق را شامل می‌شوند به طوری که بیشترین تاثیرات اخلاقی را از والدین و اطرافیان خود در دوران کودکی می‌پذیریم (Hodgson, 2013). بر این اساس از منظر نهادگرایان قدیم ما انسان‌ها حتی در کسب‌وکار، در شرکت و بازار، به ناچار با ملاحظات اخلاقی سروکار داریم (Klovsky, 2006). اگر سیاستگذاران منش‌های اخلاقی ما را نادیده بگیرند و تمرکز را به تنهایی روی منافع شخصی بگذارند، تاروپود یک بازار مدرن اقتصادی را تهدید خواهند کرد (Schumpeter, 1942). اذعان به انگیزه اخلاقی دستور کار جدیدی برای اقتصاددانان به وجود خواهد آورد. توجه به اخلاقیات در زمینه‌های فساد، اقتصاد بهداشت و اقتصاد محیط‌زیست باید بیشتر باشد، اما نمی‌توان الزام آن را برای شرکت‌ها نیز نادیده گرفت (Lopez & et al., 2009) و (Hodgson, 2012). نهادگرایان نشان می‌دهند اخلاق نمی‌تواند به عنوان ترجیحات شخصی یا نوع‌دوستی یک فرد معرفی شود. سیاست اقتصادی نباید تنها به حداکثر رساندن منافع و سود شخصی

تلقی شود بلکه هدف آن باید هدایت و بالا بردن منش اخلاقی ما نیز باشد. به خصوص از دیدگاه تکاملی، و حتی در جهان رقابتی مدرن کسب‌وکار امروزی، هیچ بهانه‌ای برای نادیده گرفتن تکامل سیستم‌های اخلاقی در کنار عوامل اقتصادی وجود ندارد.

اقتصاددانان نهادگرا بر جایگاه اخلاق در کنار جایگاه انگیزه‌ها و منافع شخصی تاکید دارند. بخش عمده‌ای از ادبیات اخیر، مربوط به توجه نهادگرایان قدیمی چون وبلن و سایرین به خوشی و لذت محض است. توجه به تکامل اخلاق، چارچوب به حداکثر رساندن منفعت را تضعیف می‌کند. این امر درک ما را از انگیزه‌های فردی متحول می‌کند. فردگرایان به درستی به ما یادآوری می‌کنند که انگیزه مهم است. اما نظریه تکامل انگیزه اشاره به ظرفیت‌های به ارث برده و قابل افزایش ما در راستای توجه ویژه به دیگران و محدود کردن حرص و طمع شخصی دارد. سیاستگذاران نباید تنها به حرص و تمایل شخصی اهمیت دهند.

مسائل متعددی در اقتصاد، همچون سیاست‌های زیست‌محیطی وجود دارد که نیازمند نگاه همراه با اخلاقیات است. امروزه بخش بزرگی از اقتصاد مربوط به خدمات مراقبتی است؛ جایی که در آن انگیزه‌های اخلاقی حیاتی است. اقتصادهای توسعه‌یافته توجه بسیاری به خدمات بهداشتی می‌کنند. در این زمینه‌ها توجه به منفعت شخصی ویرانگر و ناآگاهانه است (Hodgson, 2008). نمونه‌های بسیاری از بی‌مسئولیتی اخلاقی در کسب‌وکار، دولت و اقتصاد وجود دارد. با این حال، شواهد نشان می‌دهد انگیزه‌های اخلاقی برای همکاری در محل کار حیاتی است (Lopez & et al., 2009). اگر اقتصاد هنوز به علم تکاملی و اخلاقی تبدیل نشده، باید به تبدیل آن به عنوان امری فوری نگریست. اگرچه برخی از پژوهشگران معتقدند مبانی اخلاقی نهادگرایی درحقیقت معادل مبانی اخلاق نظریه عمل‌گرایانه است (مهدوی و پاداش، ۱۳۸۶). اما به نظر می‌رسد با توجه به آنچه پیش از این پیرامون الگوی توسعه از منظر نهادگرایان بحث شد به‌طور کلی اقتصاددانان نهادگرا در تبیین الگوی مطلوب و نشان دادن مفهوم چیستی خوبی و بدی خود را مسئول ندانسته و بیشتر تلاش خود را در جهت تبیین چگونگی دستیابی به آن قرار می‌دهند.

از این رو اگرچه به روشنی با مبانی اخلاقی اقتصاددانان متعارف مبنی بر پذیرش الگوی فایده‌گرایی و نفع شخصی مخالفند، اما این مسئله بیشتر در حوزه فراه اخلاق بوده و ناظر به رویکردی به انسان‌شناسی اخلاق است که در پی توصیف انسان است و از این منظر در پی توجه به اخلاق به عنوان یک عنصر مهم در زیست انسان‌ها و تکامل نظام‌های اخلاقی هستند. در حقیقت اگرچه وبلن به عنوان اولین نهادگرا مبانی فلسفی عملگرا را مورد پذیرش قرار می‌دهد، اما در مسئله اصلی وی در

پژوهش‌های نهادگرایانه تبیین مفهوم خوب و بد و پاسخ به پرسش‌های کلیدی اخلاق هنجاری نیست، بلکه وی بیشتر در پی تبیینی از مرز اخلاق و نحوه دستیابی به آن است.

این سنت پس از وی از سوی بسیاری از نهادگرایان تا به امروز ادامه پیدا کرده است. افرادی همچون کامونز در دهه‌های گذشته و هاجسون به عنوان نهادگرای معاصر همواره دغدغه پاسخ به پرسش اساسی تکامل اخلاق را در سر داشته‌اند و در نتیجه پاسخ به این پرسش بوده است که انگیزه‌های اخلاقی را در مدل‌های اقتصادی وارد کرده و توسعه نظام‌های اخلاقی را یکی از اهداف سیاستگذاران توسعه قلمداد می‌کنند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به بحث و بررسی پیرامون مبانی فلسفی و اخلاقی الگوی نهادگرایی توسعه پرداخته شده است. همان‌طور که عنوان شد، مکتب نهادگرایی دارای گستره وسیعی است که مهم‌ترین تقسیم‌بندی، آن را به دو مکتب قدیم و جدید تقسیم می‌کند. نهادگرایان قدیم در ابتدای قرن بیستم تا دهه ۱۹۴۰ مکتب غالب در آمریکا بوده‌اند و مبدع آن نیز وبلن است. اما مکتب قدرتمند اقتصاد نهادی جدید از دل اقتصاد نئوکلاسیک و با ظهور مجدد در آمریکا پدید آمد. این مکتب با تاکید بر اهمیت نهادهایی مانند حقوق مالکیت، یا شیوه‌های بدیل تدبیر امور برای مثال در بازار و سلسله مراتب بنگاه‌ها خود را از اقتصاد غالب مجزا کرد. در حدود همین زمان، مکتب نهادگرایان قدیم دوباره بر پایه ریشه‌هایش در آمریکا احیا شد اما این بار بیشتر در اروپا گسترش یافته است. رویکرد مورد مطالعه در این مقاله، مربوط به مکتب نهادگرایی قدیم و نوپسندگان برجسته این مکتب است.

همان‌گونه که پیش از این بیان شد مهم‌ترین عامل تفاوت در مکتب نهادگرایی توجه به الگوی تکامل در نظریه داروین است. در حقیقت رویکرد نهادی برخلاف رویکرد متعارف یک رویکرد تکاملی است و همین تفاوت سرمنشاء بسیاری از اختلافات در مکتب نهادگرایی توسعه شده است.

در مبانی هستی‌شناسی برخلاف الگوی متعارف که جهان را به صورت استاتیک و پایا مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد در الگوی نهادی توسعه تمرکز اصلی بر روی پویایی و دینامیک بودن جهان هستی است که این پویایی ثمرات گرانقدری را برای الگوی توسعه به ارمغان می‌آورد که از آن جمله توجه به تفاوت در تکامل و تطور نهادی جوامع مختلف در تبیین و ارائه توصیه‌های سیاستگذاری توسعه است.

در مبانی انسان‌شناسی بیان شد که عقلانیت محدود باعث می‌شود تا نقش و جایگاه انسان در

مدل توسعه برخلاف اقتصاد متعارف تغییر کرده و از یک متغیر داده‌شده به یک متغیر درون‌زا تبدیل شود در حقیقت انسان نفع‌جو مدل‌های نئوکلاسیک که همواره با عقلانیت کامل و تحلیل هزینه-فایده مسیر تصمیم‌گیری‌های خود را مشخص می‌کند در این مدل‌ها مورد نقد قرار گرفته و از آن عدول کرده و تصمیم‌گیری‌های وی را تابعی از محیط نهادی اطراف او می‌دانند.

در نهایت این مدل‌ها با تاکید بر روند تکامل نظام‌های اخلاقی آن را فراتر از تصمیم‌گیری‌های فردی دانسته و اخلاق را به عنوان یک پدیده گروهی و رابطه‌ای که غیرقابل تقلیل به ترجیحات فردی است در نظر می‌گیرند، از این رو انگیزه‌های اخلاقی را یک عامل غیرقابل چشم‌پوشی در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی دانسته و توجه به توسعه نظام‌های اخلاقی در سیاستگذاری‌های توسعه را ضروری می‌انگارند.

از آنچه بیان شد مشخص است که مبانی اقتصاد نهادگرا بیش از هر چیز متأثر از رویکرد تکاملی داروین است و این رویکرد در انسان‌شناسی الگوی توسعه نهادی به عقلانیت محدود و در اخلاق به نقش انگاره‌های اخلاقی در تصمیم‌گیری افراد منجر شده است.

منابع

الف) فارسی

ایوانز، پیتز (۱۳۸۵). «چالش‌های گرایش نهادی»، ترجمه: رضا مجیدزاده، *اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه*، شماره ۱، صص ۳۶-۱۶.

دادگر، یدالله (۱۳۸۳). «تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی»، تهران: انتشارات دانشگاه مفید.
رادرفورد، مالکوم (۱۳۸۹). «نهادگرایی جدید و قدیم آیا می‌توان پلی ساخت؟»، ترجمه: میرشجاعیان حسینی، *اندیشه صادق*، شماره ۸ و ۹، صص ۱۱۱-۱۰۴.

روح‌الامینی، محمود (۱۳۷۷). «مبانی انسان‌شناسی (گرد شهر با چراغ)»، تهران: عطار.
صمدی، هادی (۱۳۷۷). «معرفی و نقد نظریه اقتصاد تکاملی و رابطه آن با توسعه اقتصادی»، *تحقیقات اقتصادی*، شماره ۵۲، صص ۱۶۲-۱۳۷.

متوسلی، عباس (۱۳۸۲). «توسعه اقتصادی، مفاهیم، مبانی نظری، رویکرد نهادگرایی و روش‌شناسی»، تهران: انتشارات سمت

متوسلی، محمود و مشهدی‌احمد، محمود (۱۳۸۶). «همیلتون، فارستر و بنیانی برای اقتصاد تکاملی»، *برنامه و*

بودجه، شماره ۱۰۳، صص ۸۶-۱۵۰.

ملکیان، مصطفی (۱۳۸۴). «مهر ماندگار: مقالاتی در اخلاق‌شناسی»، تهران، نگاه معاصر.
 مهدوی، ابوالقاسم و پاداش، حمید (۱۳۸۶). «رسوخ پراگماتیسم در اقتصاد نهادگرا»، *جستارهای اقتصادی*،
 شماره ۸، صص ۱۵۹-۱۸۰.

نصیری اقدم، علی (۱۳۸۵)، «اقتصاد هزینه مبادله»، *جستارهای اقتصادی*، شماره ۵، صص ۲۰۸-۱۵۷.
 نورث، داگلاس (۱۳۸۴). «اقتصاد نهادگرایی جدید و توسعه جهان سوم»، *نشریه تکاپو*، شماره ۱۱ و ۱۲، صص
 ۱۶۳-۱۴۷.

نورث، داگلاس (۱۳۷۷). «بهداها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی»، ترجمه محمدرضا معینی، تهران:
 سازمان برنامه و بودجه.

وارن، ج. ساموئلز. (۱۳۸۱). «مکتب نهادی»، ترجمه سید حسین میر جلیلی، *مجله اقتصادی*، وزارت امور
 اقتصادی و دارایی.

وندنبرگ، پل (۱۳۸۵). «نهادگرایی نورث و چشم‌انداز ترکیب رویکردهای نظری»، ترجمه: مهدی صفاردستگردی،
 راهبرد یاس، شماره ۸، صص ۳۰۱-۳۳۶.

ب) انگلیسی

- Acemoglu, Daron; Johnson, Simon & Robinson, James (2005). "Institutions as the Fundamental Cause of Long-Run Economic Growth", in Philippe Aghion and Steve Durlauf (eds), *Handbook of Economic Growth*, Amsterdam: North-Holland.
- Aldrich, Howard E; Geoffrey M. Hodgson; David L. Hull; Thorbjørn Knudsen, Joel Mokyr & Viktor J. Vanberg (2008). "In Defence of Generalized Darwinism." *Journal of Evolutionary Economics*, 18(5), 577-596.
- Alexander, Richard D. (1987). "The Biology of Moral Systems". New York: Aldine De Gruyter.
- Anderson, Karl (1933). "The Unity of Veblen's Theoretical System", *Quarterly Journal of Economics*, 47(4), pp.598-625.
- Ayres, Clarence Edwin (1918). "The Nature of the Relationship between Ethics and Economics". Dissertation, University of Chicago.
- Bardhan, Pranab (2005). "Scarcity, Conflicts and Cooperation: Essays in the Political and Institutional Economics of Development", Cambridge, MA: MIT Press.
- Bowles, Samuel & Gintis, Herbert (2011). "A cooperative Species Human Reciprocity and Its Evolution". Princeton, New Jersey Oxford: Princeton University Press.
- Darwin, Charles. R. (1871). "The Descent of Man, and Selection in Relation to Sex", 2 Vols London: Murray and New York: Hill.
- Dawkins, Richard (1976). "The Selfish Gene". Oxford: Oxford University Press.
- De Waal, Frans (2006). "Primates and Philosophers: How Morality Evolved". Princeton University Press.

- Elster, Jon & Hylland, Aanund (eds.) (1986). *Foundations of Social Choice Theory*. Cambridge University Press.
- Evans, Peter (2008). "Interdisciplinary Approaches to Development: the 'institutional turn'", International Handbook of Development Economics, Vol. 1, Edward Elgar pp. 68-82.
- Field, Alexander J.(2001). *Altruistically Inclined?: The Behavioral Sciences, Evolutionary Theory, and the Origins of Reciprocity*, University of Michigan Press.
- Ghiselin, M. (1974). "A Radical Solution to the Species Problem" , *Systematic Zoology*, 23(4): pp. 536-544.
- Hammerstein, Peter (2003). *Genetic and Cultural Evolution of Cooperation*, Ed., MIT Press in Cooperation with Dahlem University Press.
- Hodgson, Geoffrey, M.(1898b). "The Instinct of Workmanship and the Irsomeness of Labor". *American Journal of Sociology*, 4(2), pp. 187-201.
- Hodgson, Geoffrey, M.(1907). "The Socialist Economics of Karl Marx and His Followers II: The Later Marxism". *Quarterly Journal of Economics*, 21(1), pp. 299-322.
- Hodgson, Geoffrey, M.(1914). "The Evolution of the Scientific Point of View". *University of California Chronicle*, 10(4), 396-416.
- Hodgson, Geoffrey, M.(2004). *The Evolution of Institutional Economics: Agency, Structure and Darwinism in American Institutionalism*. London: Routledge.
- Hodgson, Geoffrey, M.(2008). "HYPERLINK "<https://ideas.repec.org/a/nos/voprec/20083-08-.html>" Institutions and Individuals: Interaction and Evolution," HYPERLINK "<https://ideas.repec.org/s/nos/voprec.html>" Voprosy Ekonomiki, N.P. Redaktsiya zhurnala "Voprosy Ekonomiki", vol. 8.
- Hodgson, Geoffrey, M. & Thorbjørn Knudsen (2010), "Darwin's Conjecture: The Search for General Principles of Social and Economic Evolution" University of Chicago Press. HYPERLINK
- Hodgson, Geoffrey, M. & Charles Camic (2011). "Essential Writings of Thorstein Veblen (Routledge, London and New York)". HYPERLINK
- Hodgson, Geoffrey, M.(2012). "Toward an Evolutionary and Moral Science", *Journal of Economic Issues*, 46(2), No. 2. pp.265-275.
- Hodgson, Geoffrey, M.(2013). "The Evolution of Morality and the End of Economic Man", *Journal of Evolutionary Economics*, 24(1). pp.1-22.
- Hoff, Karla & Stiglitz, Joseph (2001). *Modern Economic Theory and Development*, in G. Meier and J. Stiglitz, *Frontiers of Development Economics*, New York: Oxford University Press [World Bank], pp.389-460.
- Huxley T.H. & J. Huxley (1947). *Evolution and ethics 1893–1943. Pilot, London*. In USA as Touchstone for ethics, Harper, N.Y. [includes text from the Romanes lectures of both T. H. Huxley and Julian Huxley]
- Joyce, Richard (2006). *The Evolution of Morality*, MIT Press.
- Koslowski, Peter. (ed.) (1995). *The Theory of Ethical Economy in the Historical School: Wilhelm Roscher, Lorenz von Stein, Gustav Schmoller, Wilhelm Dilthey and Contemporary Theory*. Berlin: Springer.
- Kropotkin, Peter A. (1902). *quotation from Mutual Aid: A Factor of Evolution* New York, New York University Press.

- Lawson, Tony (2005). "The Nature of Institutional Economics", *Evolutionary and Institutional Economics Review*, 2(1), pp 7-20.
- Mackie, John Leslie (1977). "*Ethics: Inventing Right and Wrong*", Viking Press.
- Margolis, Howard (1982). "*Selfishness, Altruism and Rationality*". Cambridge University Press.
- Mayhew, Anne (1989). "Contrasting Origins of the Two Institutionalisms: the Social Science Context", *Review of Political Economy*, 1(3), pp. 319-33.
- McDougall, William (1908). "*An Introduction to Social Psychology*", (2nd ed.), London: Methuen & Co.
- North, Douglass C. (1992). "Institutions, Ideology, and Economic Performance", *Cato Journal, Cato Institute*, 11(3), pp. 477-496, Winter.
- Pena Lopez, Jose Atilano & Sanchez Santos, Jose Manuel (2009). "*The endowment of social capital as a determinant of corruption*", *Revista de economía mundial*, pp 197-220.
- Runciman, W. G. (2002). "*The Theory of Cultural and Social Selection*", Cambridge University Press.
- Schumpeter, Joseph A. (2014) [1942]. "*Capitalism, Socialism and Democracy*" (2nd ed.). Floyd, Virginia: Impact Books.
- Smith, Adam (1976). "*The Wealth of Nations*", edited by R. H. Campbell and A. S. Skinner, W. Strahan and T. Cadell, London.
- Veblen, Thorstein B. (1898b). "The Instinct of Workmanship and the Irksomeness of Labor". *American Journal of Sociology*, 4(2), pp. 187-201.
- Veblen, Thorstein B. (1907). "The Socialist Economics of Karl Marx and His Followers II: The Later Marxism". *Quarterly Journal of Economics*, 21(1), pp. 299-322.
- Veblen, Thorstein B. (1914). "The Evolution of the Scientific Point of View". *University of California Chronicle*, 10(4), 396-416.
- Veblen, Thorstein B. (2004). "*The Evolution of Institutional Economics: Agency, Structure and Darwinism in American Institutionalism*". London: Routledge.
- Veblen, Thorstein B. (2008). "*Institutions and Individuals: Interaction and Evolution*," *Voprosy Ekonomiki*, N.P. Redaktsiya zhurnala "Voprosy Ekonomiki", vol. 8.
- Veblen, Thorstein B & Thorbjørn Knudsen (2010). "*Darwin's Conjecture: The Search for General Principles of Social and Economic Evolution*" University of Chicago Press.
- Veblen, Thorstein B & Charles Camic (2011). "*Essential Writings of Thorstein Veblen*, London and New York: Routledge.
- Veblen, Thorstein B. (2012). "Toward an Evolutionary and Moral Science", *Journal of Economic Issues*, 46(2), pp. 265-275.
- Veblen, Thorstein B. (2013). "The Evolution of Morality and the End of Economic Man", *Journal of Evolutionary Economics*, 24(1), pp. 1-22.
- Westermarck, Edvard (1891). "*The History of Human Marriage*". Vol 3, Macmillan, London.